



کلاس من

این جاست؟

- اعظم سبحانیاں
- تصویرگر: عاطفه فتوحی

اولین روز مدرسه بود. موری خوش حال و شاد به طرف مدرسه رفت. در راه زنبورک را دید و سرش گرم بازی شد. وقتی رسید، زنگ خورده بود. مدرسه‌ی مورچه‌ها خیلی بزرگ بود. صدتا کلاس داشت که در هر کلاس صدتا صندلی بود. موری هاج و واج مانده بود به کدام کلاس برود. به کلاس اولی سرک کشید همه‌ی صندلی‌ها پر بود. موری گفت: «اجازه، کلاس من این جاست؟»
 معلم گفت: «کلاس بعدی.»
 به کلاس دوم سرک کشید همه‌ی صندلی‌ها پر بود. موری گفت: «اجازه، کلاس من این جاست؟»





معلم گفت: «بله فقط برو از خانم ناظم یک صندلی بگیر.»
 موری دوباره به همه‌ی کلاس‌ها سرک کشید. بالاخره دفتر خانم
 ناظم را پیدا کرد.
 خانم ناظم یک صندلی به او داد و گفت: «همیشه به موقع به مدرسه
 بیا.»

موری صندلی را گرفت و راه افتاد. همین موقع زنگ خورد. بچه‌ها
 از کلاس‌ها بیرون ریختند. موری به کلاس رفت. حالا کلاس صدتا
 صندلی خالی داشت؛ ولی معلم و دانش‌آموز نداشت.